



اشاره:

دکتر محمد فنائی اشکوری در سال ۱۳۴۰ در اشکور رودسر متولد شد. وی پس از گذراندن تحصیلات کلاسیک در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه علمیه قم شد و تا سال ۱۳۷۰ در درس سطح و خارج فقه و اصول و نیز متون فلسفه و عرفان اسلامی را نزد آیت‌الله انصاری شیرازی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مصباح یزدی آموخت. وی در ۱۳۷۱ وارد دانشگاه مک‌گیل کانادا شد و موفق به اخذ کارشناسی ارشد در فلسفه تطبیقی و مدرک دکتری در رشته فلسفه دین گردید. وی پس از بازگشت به ایران در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تئذ به تدریس و پژوهش پرداخت. فنائی اشکوری تاکنون بیش از ۵۰ کتاب و مقاله در نشریات داخلی و خارجی منتشر نموده و در کنفرانس‌های بین‌المللی مختلفی (از جمله در دانشگاه‌های آمریکا، کانادا، انگلستان، ایتالیا، اتریش، سوئد، یونان، اسلونی، لبنان، اندونزی و ...) در زمینه‌های فلسفه، عرفان و دین به ارائه مقاله و سخنرانی پرداخته است. وی در حال حاضر با رتبه استادی عضو هیئت علمی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی می‌باشد.

آنچه پیش‌رو دارید مصاحبه نشریه پویا با دکتر فنائی اشکوری درباره شخصیت و ویژگی‌های حضرت علامه مصباح یزدی است.

مصاحبه نشریه پویا با دکتر محمد فنائی

علامه مصباح؛ مصداق بارز جمع عقلانیت و تعبد

بزرگوار و طلب علو مقام برای آن استاد فرزانه. همان‌طور که اشاره کردید یک وصفی که حضرت آقا درباره آیت‌الله مصباح به کار بردند وصف حکیم بود. مستحضرید که این تعبیر یک تعبیر قرآنی است. حکمت در لغت با اتقان و محکم‌کاری کردن هم‌معناست و در کاربردهای قرآنی و رایج، حکمت نوع خاصی از معرفت است، هر دانشی حکمت معرفتی نیست. حکمت ویژگی‌هایی دارد که اشاره خواهیم کرد. اولاً معرفتی است معتبر و استوار، ثانیاً جامع و فراگیر و ثالثاً معرفتی است همراه با فضیلت باشد.

فرهنگ پویا: با سلام و عرض تسلیت رحلت علامه مصباح، در پیام تسلیت مقام معظم رهبری به مناسبت رحلت حضرت علامه از ایشان با عنوان حکیم مجاهد یاد شده است. لطفاً بفرمایید حکیم به چه معناست و هنگامی که واژه مجاهد به آن اضافه می‌گردد، دارای چه خصوصیتی می‌شود؟

– بنده هم سلام عرض می‌کنم حضور شما و تسلیت عرض می‌کنم این ضایعه را به همه دوستداران و شاگردان آن استاد

یعنی آن جایی که شناخت داریم و فضیلت همراه آن نیست، آن‌جا حکمت به کار نمی‌رود. در کاربرد درست قرآنی آن، خود آن معرفت هم ذوابعاد است یعنی ما به هر عالمی حکیم نمی‌گوییم. در حکمت نوعی استواری اتقان و همین‌طور جامعیت هست. فرض بفرمایید کسی در علوم عقلی تخصص داشته باشد، اما با کلام الهی آشنایی نداشته باشد، به او حکیم نمی‌گوییم؛ یا با علوم نقلی سر و کار داشته باشد ولی به آن معرفت قلبی و باطنی نرسیده باشد و درکی ظاهری از دین نداشته باشد، به او حکیم نمی‌گوییم. حکیم کسی است که معرفت عقلانی، وحیانی و قلبی یا شهودی را با هم دارد؛ یعنی تنها با این نوع جامعیت است که آن معرفت متقن به‌دست می‌آید. معرفتی که در آن تزلزل نیست و باطل در آن راه ندارد؛ البته خواهیم گفت این امر نسبی است. مصداق اصلی حکیم، خداوند است. الحکیم از اسماء‌الله است. حکیم مطلق خداست و غیر خدا را اگر حکیم می‌گوییم، در واقع بالتبع و بالعرض حکیم است و حکمت او تجلی آن حکمت الهی است. همین‌طور خود قرآن با وصف حکمت توصیف شده است. قرآن حکیم است، چون از طرف حکیم آمده و سخن حکیم است و حاوی حقایق متقن است، حقایق خلل‌ناپذیر و حقایقی که در آن شک و تردید و شبهه و سستی و باطل راه ندارد «لارپ فیه» و «لایاتیة الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» حکمت الهی در بندگان شایسته خدا تجلی می‌کند. از آیات قرآن استفاده می‌شود که اولین حکیمان انبیاء هستند و حکمت موهبت الهی است. حکمت یک رشته علمی نیست که آدم برود و با درس خواندن تنها آن را به‌دست بیاورد. حکمت موهبت الهی است؛ اعطایی است؛ وهبی است؛ افاضی است. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» ما به لقمان حکمت عطاء کردیم. یا در مورد انبیاء دیگر هست که به آل‌ابراهیم حکمت عطاء کردیم. «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». این‌ها البته چند نمونه هستند. خداوند به انبیاء حکمت عطاء فرموده و خود انبیاء معلمان حکمت هستند «وُ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» یعنی کار اصلی پیامبر تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت است. خودش حکیم است و حکمت را تعلیم می‌دهد. این موهبت الهی است که به بندگان شایسته‌اش خداوند عطاء می‌کند. در رأس آن‌ها انبیاء و معصومین هستند. ولی منحصر به آن‌ها نیست. هرکسی که بندگی خالصانه خدا را بکند، او هم به مقدار ظرفیت و سعه وجودی آن از این حکمت برخوردار می‌شود. آن حدیث معروف هست که می‌فرماید «من اخلص لله اربعین صباحا جرى الله يناييع الحكمة من قلبه الى لسانه» هرکس که خداوند را خالصانه چهل روز بندگی کند خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او بر زبانش جاری می‌کند. این عام است هرکسی می‌تواند این را دریافت کند به شرطی که به بندگی خالصانه رسیده باشد. البته این امر تشکیکی و دارای درجات است.

بی‌شک حضرت آیت‌الله مصباح یکی از مصادیق این بندگان مخلص خدا بود که خداوند به او حکمت عنایت کرده بود. عرض کردیم حکمت جمع معرفت و فضیلت است و این را شما در این شخصیت بزرگوار به خوبی می‌بینید. او فقط اهل تحقیق و مطالعه و تالیف و تدریس نبود؛ بنده مخلص خدا بود؛ مجاهد فی سبیل‌الله هم بود. همان طوری که در بیان مقام معظم رهبری آمده، حکیم مجاهد بود. کسی نبود که در خانه و مدرسه بنشیند و فقط اهل تحقیق باشد و حتی اهل سیر و سلوک باشد و در انزوا و پنهانی، نه درد خلق داشته باشد، نه دغدغه اجتماعی داشته باشد. او دغدغه نجات انسان را داشت، دغدغه اجرای عدالت را داشت. این‌ها است که ایشان را سزاوار این وصف مجاهد می‌کند. هم مجاهدت علمی داشت و هم مجاهدت معنوی در خلوت خود و مجاهدت، در عرصه اجتماع داشت. پیش از انقلاب تا آخرین لحظات عمر خود در این مجاهدت به سر می‌بردند. معرفتی هم که داشتند معرفت جامع بود. ایشان فقط یک فیلسوف نبود؛ بلکه یک فیلسوف به تمام معنا بود. او با استاندارد امروز جهانی فیلسوف بود. صاحب آراء فلسفی است. نوآوری‌های درخشانی در فلسفه دارد. مدرس برجسته فلسفه بود. و نویسندگانی توانا در فلسفه بود. بنابراین ایشان یک فیلسوف بود، اما تنها فیلسوف نبود. شاگرد مکتب وحی هم بود و مفسر قرآن بود. وی مفسری تابع مفسران دیگر نبود؛ بلکه مفسر صاحب رأی و مؤسس در این رشته بود. همان‌طور که ایشان فلسفه را ارتقاء داد، تفسیر قرآن را که همان الهیات اسلامی است، را ارتقاء داد و در یک سطح بالاتری آورد. با توجه به دانش گسترده‌ای که داشت و با توجه به آگاهی‌ای که از اندیشه‌ها و فرهنگ و دانش زمانه داشت و آن خلاقیتی که در ذات ایشان بود و همه این‌ها موهبت الهی است، ایشان توانست آن معارف دینی را در یک مستوای برتری از آن‌چه که پیش از آن بود عرضه کند. این جامعیت در اندیشه و علم و از آن طرف در عمل و فضائل روحانی و باطنی موجب می‌شود که ایشان به حق شایسته‌ی لقب فاخر و مقدس حکیم باشند.

فرهنگ پویا:

فرمودید این حکمت به صورت تشکیکی است و اعطایی است. حالا این سوال به ذهن خطور می‌کند که فلسفه، فقاقت و عرفان چه نقشی را برای دریافت این حکمت ایفا می‌کند؟

– نکته اول این که نمی‌توان گفت فلسفه به‌طور مطلق جزئی از حکمت است؛ به این معنا که هر فلسفه‌ای حکمت نیست. ما فلسفه‌های مادی هم داریم؛ ما فلسفه‌هایی داریم که از یک دسته عقایدی که نادرست است، تشکیل شده است، ولی حکمت نیست. ما در دنیا مکتب‌های مختلف فلسفی داریم. خیلی‌ها به فیلسوف معروف هستند، ولی به این‌ها با وجه به اصطلاح قرآنی، نمی‌توانیم حکیم بگوییم.



کسی در علوم عقلی تخصص داشته باشد، اما با کلام الهی آشنایی نداشته باشد، به او حکیم نمی‌گوییم؛ یا با علوم نقلی سر و کار داشته باشد ولی به آن معرفت قلبی و باطنی نرسیده باشد و درکی ظاهری از دین نداشته باشد، به او حکیم نمی‌گوییم. حکیم کسی است که معرفت عقلانی، وحیانی و قلبی یا شهودی را با هم دارد.



اعتقاد باطل و اعتقاد غلط شایسته عنوان حکمت نیست. پس فلسفه در معنای رایج آن عین حکمت نیست، اما فلسفه می‌تواند مصداقی از حکمت باشد؛ فلسفه حق، فلسفه الهی جزئی از حکمت است. برخی فلسفه را معادل حکمت گرفته‌اند. طبق تحلیلی که ما عرض کردیم، فلسفه به معنایی که در متون هست لزوماً معادل حکمت نیست. اگر فلسفه درست و حق و الهی باشد جزئی از حکمت است. باید افزود که صرفاً با خواندن فلسفه الهی و فهمیدن آن هم شخص حکیم نمی‌شود، مگر آن که حکمت از درون خود او بجوشد. باور و اعتقادش حاصل فکر و اندیشه او باشد، نه صرف تقلید از دیگران. استاد مصباح در فلسفه چنین بود. او فلسفه‌ها را خوب آموخته بود، اما خود خلاق بود و فلسفه‌ی خود را داشت. از این جهت است که او حکیم می‌شود.

فرهنگ پویا: یعنی حکمت، عقل را شکوفای کند و فلسفه را الهی می‌کند؟

- درست است اما حوزه عقل گسترده‌تر از فلسفه به معنای سنتی آن است که در کتاب‌ها موجود است.

فرهنگ پویا: شما روش عقلانی را غیر از شکوفاشدن عقل عنوان می‌کنید؟

- به کارگیری روش عقلانی منتهی به شکوفایی عقل می‌شود و فلسفه مبتنی بر عقلانیت جزئی از حکمت است. عرض کردم شما وقتی که قرآن را می‌خوانید و حقایق و معارفی از قرآن را استنباط می‌کنید، آن‌جا هم حکمت است، ولی فلسفه به معنای متعارف آن نیست. عارفی که حقایقی را شهودی می‌کند او حکمت دریافت می‌کند، ولی آن دریافت‌های عرفانی، فلسفه به معنای کلاسیک و مدرسی آن نیست. فلسفه در تاریخ برای خود معنایی دارد. آن فلسفه اگر الهی باشد جزئی از حکمت است. به تعبیر فیلسوفان صدرایی ما برهان و عرفان و قرآن داریم. اگر بگوییم فلسفه آن یافته‌های برهانی است، در کنار هدایت‌های قرآنی و در کنار دریافت‌های عرفانی این‌ها مجموعاً حکمت را تشکیل می‌دهند. حکمت در واقع آن منظومه بزرگ فکری است که هم فلسفه، هم الهیات، هم عرفان و هم فقه را در بر دارد. چون عرض کردیم حکمت فقط بحث نظری نیست، به عمل هم مرتبط است. اصلاً آن مباحث نظری باید به سمتی سوق داده شوند که به عمل صالح بیانجامد و سرانجام به سعادت انسان منتهی شوند. یعنی کارکرد حکمت، سعادت است. شخص حکیم اگر از حکمت پیروی کند و حکیمانه زیست کند، عاقبت او سعادت است و سعادت تنها با بحث‌های نظری مثل بحث‌های فلسفی و کلامی و فقهی به دست نمی‌آید. این معرفت‌ها باید باشد، آن زیست و سلوک معنوی هم باید باشد، تا بتوانیم به چنین شخصی بگوییم حکیم است. بزرگان ما گفتند حکمت تاله است؛ یعنی تشبه به خداوند. البته «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» خدا شبیه ندارد. تشبه به مقداری که برای انسان میسر است؛ علی قدر طاقه البشریه؛ یا به تعبیر روایات تخلق به اخلاق الله است. حکیم خداست، کسی که تخلق به اخلاق الهی پیدا کند او هم جلوه‌ای از آن حکمت نصیبش می‌شود و به او هم ما می‌توانیم حکیم بگوییم. نکته کلیدی این است که در حکمت این جامعیت در معرفت و همچنین جامعیت بین معرفت و فضیلت مورد لحاظ است و فقط این نیست که انسان به لحاظ منطقی و ذهنی خیلی نیرومند

باشد و مثلاً فیلسوف توانمندی باشد؛ این کافی نیست. همه‌ی علوم را هم که داشته باشی جزئی از حکمت، و آن یکی از مؤلفه‌های آن است.

فرهنگ پویا: آیا حکمت با این سه واژه قرآنی؛ تفکر و تعقل و تدبر نسبتی دارد؟

- بله تفکر فعل ذهن انسان است. تفکر و تعقل بکارگیری عقل است. حاصل بکارگیری عقل آن معرفت است. یک موقع ما فقط از عقل خود استفاده می‌کنیم و آن را به کار می‌گیریم و به بخشی از حکمت می‌رسیم. اما بخشی از حکمت هست که هرچقدر هم شما عقل خود را به کار بگیرید، به آن نمی‌رسید. بلکه آن را باید از راه وحی دریافت کنید. برای همین است که انبیاء آمدند. انبیاء وقتی آمدند تعالیمی را آوردند. معنای آن، این است که عقل بشر گرچه مهم و ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، ولی کافی نیست و ما به هدایت الهی نیازمندیم. حتی وقتی که تفکر باشد و حتی وحی الهی هم در اختیار ما باشد، اما تهذیب نفس نداشته باشیم باز هم نمی‌توانیم از آن معرفت بهره‌ی درستی ببریم؛ یعنی برای حکمت یک وارداتی از بیرون لازم است و به یک آمادگی از درون نیازمند است. این است که می‌فرماید کسی که اهل اخلاص باشد «من اخلص لله» به او حکمت را می‌دهیم؛ یعنی باید ظرف وجود خود را مستعد دریافت حکمت کند. بنابراین در حکمت علم و عمل با هم هستند. تحصیل حکمت هم از راه تفکر و تعقل و مطالعه و تدبر در آسمان و زمین و خلقت و لیل و نهار است و هم از راه تهذیب نفس و تطهیر درون و تضرع و توسل است.

فرهنگ پویا: آیا این ایجاد زمینه می‌کند برای آن الهامات؟

- بله. همین گونه است.

فرهنگ پویا: ما یک خصوصیتی را در حضرت علامه شاهد هستیم و همه شاگردان ایشان هم این موضوع را شاهد بوده‌اند، آن این است که ایشان بر روی توسل بسیار تأکید داشتند. آیا این توسل هم نقشی در رسیدن به حکمت دارد؟

- قطعاً. همانطور که اشاره کردید ایشان به توسل بسیار تأکید داشتند. ببینید عرض کردم که خداوند در قرآن در جاهای مختلف اشاره فرموده که به انبیاء حکمت داده و آن‌ها معلمان حکمت انبیاء هستند. ما یکی از کارهایی که باید بکنیم تا به حکمت برسیم این است که در محضر انبیاء شاگردی کنیم؛ یعنی به آن‌ها و از آن‌ها به عنوان وسائط فیض نزدیک شویم و همین‌طور به عنوان معلمان حکمت، از آن‌ها مدد بخواهیم. چون در قرآن هست «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ». توسل یعنی چه؟ یعنی برویم در محضر این معلم و از او کمک، هدایت، عنایت و راهنمایی بخواهیم و او را واسطه قرار دهیم، تا خداوند به ما توجه بیشتر کند. قطعاً با نگاه اسلامی و به خصوص با نگاه شیعی توسل جزء کارهایی است که ما برای نیل به حکمت باید انجام بدهیم. این توسل فقط به معنای عرفی؛ یعنی گریه و زاری نیست. توسل یعنی ما محبت به اولیاء خدا داشته باشیم؛ ارتباط قلبی و درونی به آن‌ها داشته باشیم؛ از نور آن‌ها بتوانیم بهره‌مند

فقیر از خود چیزی ندارد. بنابراین آن روحیه حاصل این معرفت نفس و خودشناسی است که از آغاز جوانی در زندگی ایشان بوده و این کتاب یکی از ظهورات بیرونی آن خودشناسی است که ایشان داشته. توسل به اولیا راه بهره‌گیری از فیض الهی است. راه میانبری است که سریع مسافر را به مقصد می‌رساند.

یکی از نشانه‌ها و آثار دیگر این خودشناسی تواضع است؛ کسی که این خودشناسی را داشته باشد و به این فقر و ناداری خود پی ببرد طبیعتاً حالت فروتنی و تواضع در او پیدا می‌شود. این صفتی است که در آیت‌الله مصباح برجسته بود. ایشان هرگز نه دنبال نام بود، نه دنبال عنوان بود، نه دنبال جاه و جلال و دم و دستگاه و این‌ها نبود. این فروتنی و تواضع و خود را ندیدن حاصل آن خودشناسی است و آن بندگی هم در واقع همان «من عرف نفسه عرف ربه» است؛ یعنی هرچه انسان به فقر و ناداری خود پی ببرد به غنا و عظمت پروردگار بیشتر پی می‌برد؛ به وابستگی خود به خداوند بیشتر توجه می‌کند. تمام زندگی ایشان تمام حرکات و سکنات ایشان ظهور این معرفت بود. این فقط یک معرفت کتابی نبود. این چیزی بود که ایشان به آن رسیده بود و با آن زندگی می‌کرد. حسی بود که در وجود او همیشه بود و این آثار را داشت. آن عبادات و مناجات‌ها و توسلات و آن تواضع و فروتنی در مقابل دیگران آثار این روحیه بود.

فرهنگ پویا: آیا شما از این قضیه خاطره‌ای دارید؟

ایشان بسیار متواضع بودند. هر وقت می‌خواستند سخن بگویند سخن را با فروتنی آغاز می‌کردند. وقتی می‌خواستند سخنی بگویند اول می‌گفتند ما چیزی در مقابل دوستان نداریم، دوستانی که همه شاگردان ایشان بودند و هرچه داشتند از ایشان داشتند. گفتاری را آغاز نمی‌کردند مگر این‌که همراه با این تواضع و فروتنی و روحیه خاکساری بود و این یک نمایش نبود، بلکه خصلت واقعی ایشان بود و دائماً در جمع‌های کوچک و بزرگ و در همه جا این دیده می‌شد. این نشان می‌دهد که این خصلت در وجود ایشان نهادینه بود، این چیزی نبود که گاهی به ذهنش برسد. این اظهار تواضع نبود، بلکه خود تواضع بود. بین اظهار تواضع و خود وجود تواضع فرق است.

فرهنگ پویا: سوال بعدی ما در خصوص سبک

سلوکی حضرت علامه در حوزه عرفان است. بعضی از دوستان این‌گونه عنوان می‌کنند که سبک سلوکی حضرت علامه تکلیف‌مدارانه بود؛ خود ایشان یک جمله‌ای دارند: «ارجحیت دادن اراده حضرت حق بر اراده خود». لطفاً این سبک را توضیح دهید.

شویم. این توسل است. لذا حضرت علامه مصباح به ویژه بر توسل به حضرت سیدالشهداء^{علیه السلام} بسیار پافشاری داشتند.

فرهنگ پویا:

یک بار مرحوم علامه مصباح به بنده فرمودند در مسیر خودسازی و رشد و تعالی اگر شما احساس کنید با اتکاء به خود و بدون عنایات حضرت حق و بدون توسل به معصومین^{علیهم السلام} می‌توانید حتی یک گام بردارید، این آغاز انحراف از مسیر کمال است. منظورتان از جملات فوق همین است؟

بله همین‌طور است؛ تا نگرید ابر کی خندد چمن، تا نگرید طفل کی نوشد لبن. طلب، درخواست باید باشد، تا مطلوب حاصل شود. طلب هم باید از سرچشمه‌ها باشد. آب را باید از چشمه نوشید. این طبیعی است. اولیاء خدا وسائط فیض الهی هستند؛ معلمان بشر هستند؛ رسولان هدایت هستند. اگر نیاز به آن‌ها نبود خدا نمی‌فرستاد. اصلاً یکی از دلایلی که ما به دین نیازمندیم همین است. رسیدن به کمال بدون هدایت الهی نیست. این هدایت الهی گاهی مستقیم است و گاهی به وساطت اولیاء خداست. هر دو هست و از این جهت است که ضرورت دارد توسل به اولیاء الهی و واسطه قرار دادن آن‌ها و از مسیر آن‌ها، از خداوند خواسته شود.

فرهنگ پویا:

بر اساس جملاتی از مناجات امیرالمؤمنین^{علیه السلام} که می‌فرماید: «مولای یا مولای انت الهادی و انا الضال انت العالم و انا الجاهل...»، وقتی با حضرت علامه مواجه می‌شدیم این حالات را در وجود ایشان ملاحظه می‌کردیم؛ آیا این روحیه، آن توسل را ایجاد می‌کرد؟ آیا این برداشتی که من از حاج‌آقا دارم درست است؟ اگر خاطراتی هم در این زمینه دارید بفرمایید.

خداوند غنی مطلق است و ما فقیر مطلق هستیم «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» او غنی مطلق است ما فقیر مطلق هستیم. هیچی نداریم. فقیر اگر بخواهد چیزی بدست بیاورد باید از غنی بگیرد. او از خودش چیزی ندارد. منتهی بسیاری از مردم در غفلت هستند؛ یعنی به این فقر خود توجه ندارند. همه موجودات، همه ماسوی الله فقیر هستند؛ ولی کم هستند، کسانی که به این فقر خود توجه کرده باشند. راه توجه به این فقر چیست؟ یک راه مهم؛ خودشناسی است. شاید اولین کتاب یا جزء اولین نوشته‌های آیت‌الله مصباح کتاب خودشناسی برای خودسازی است. آن حالتی که شما در ایشان می‌بینید حاصل خودشناسی است. یعنی بر اثر خودشناسی که داشتند، به این جا رسیدند که ما فقیر هستیم. به تعبیر صدرایی عین فقریم و سراپا نیازیم و اگر به غنی متصل نشویم چیزی نخواهیم داشت و نمی‌توانیم گامی برداریم.



حکمت یک رشته علمی نیست که آدم برود و با درس خواندن تنها آن را به دست بیاورد. حکمت موهبت الهی است؛ اعطایی است... بی‌شک حضرت آیت‌الله مصباح یکی از مصدقین این بندگان مخلص خدا بود که خداوند به او حکمت عنایت کرده بود.... او فقط اهل تحقیق و مطالعه و تألیف و تدریس نبود؛ بنده مخلص خدا بود؛ مجاهد فی سبیل‌الله هم بود.



عبودیت این است. عرفان حقیقی هم همین است و این را ایشان از کتاب و سنت و مکتب اهل بیت آموخته است. بزرگترین شاخصه رویکرد عرفانی ایشان این است که در چارچوب آموزه‌های کتاب و سنت است و این برای او معیار و ملاک و شاخص است. برای همین، بحث‌هایی هم که در زمینه مباحث عرفانی داشتند عمدتاً شرح ادعیه و احادیث و روایات است. سراغ مثلاً بحث‌های کلاسیک عرفا نرفتند! ضمن این که برای آن‌ها هم احترام قائل بودند، ولی مبنای خود ایشان این بود که آب را باید از سرچشمه اصلی گرفت. هم وجود معصومین بالاترین اسوه است، هم تعالیم و آموزه‌های آن‌ها و آن چه که در روایات و ادعیه آمده که آن هم شرح و تفصیل آیات قرآنی است. حالا می‌توانیم بگوییم عرفان ایشان در واقع عرفان خالص شیعی اهل بیته بود و این نوع معنویت، این روایت و این تعبیر و رویکرد به معنویت در وجود ایشان غلبه داشت و چندان به آداب و سلوک و طریقتی که مثلاً در تاریخ عرفان و تصوف هست دلبستگی نداشت. معتقد بودند عرفان را باید از منبع اصلی عرفان گرفت که قرآن و سنت است. این همان تکلیف‌مداری است. تلقی بعضی از تکلیف‌مداری این است که شخص اهل محاسبه و تفکر نیست و به نتیجه کارها نمی‌اندیشد. این سخن درست نیست و در مورد آیت‌الله مصباح با قاطعیت باید گفت تکلیف‌مداری ایشان حاصل عقلانیت است. او بین عقلانیت و تعبد جمع می‌کرد. خیلی‌ها تلاش می‌کنند بین تعبد و تعقل ناسازگاری القاء کنند. ایشان مصداق بارز جمع صحیح عقلانیت و تعبد بود. موقع عقل‌ورزی بسیار دقیق و ظریف و سختگیر بودند و جایی که جای تعبد بود اهل تعبد بود و آن تعبد محصول آن عقلانیت بود و منبع دیگری نداشت و

کلید واژه‌ای که در این‌جا وجود دارد عبودیت است. ایشان از محضر آیت‌الله بهجت سال‌ها بهره‌مند بودند و با ایشان مجالست و مصاحبت داشتند. بر روی سنگر قبر آیت‌الله بهجت بنا بر وصیت خود ایشان نوشتند «العبد» و هیچ یک از القاب مشهور و رایج را اجازه ندادند نوشته شود. البته از جهت معنوی این بالاترین لقب است. لقب پیامبر این است، چنانکه می‌گوییم «اشهد ان محمدا عبده و رسوله». بندگی بالاترین شأنش همین عبد بودن، مطیع بودن و تکلیف‌مداری است؛ یعنی انسان زمام اختیار خود را به دست خداوند دهد و اراده او در اراده حق تعالی فانی باشد. خیلی‌ها عبد هستند، منتهی فرق عارف با دیگران این است که عارف عبد خداست، عبدالله است. یکی ممکن است عبد چیز دیگری باشد «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»؛ ممکن است هوای خود را خدای خود قرار دهد و او را بندگی کند، یا شیطان را بندگی کند، یا بنده دنیا باشد. عبودیت در خود، تکلیف‌مداری را دارد و تکلیف‌مداری یعنی از خودم اراده‌ای ندارم و اراده عبد در اراده خداوند مستهلک می‌شود.

چنانکه در همین خاطره‌ای که نقل فرمودید گفتند این که «دل من چه می‌خواهد» برای عارف ملاک نیست، این که او چه می‌خواهد مهم است. هر چه او می‌خواهد من هم همان را می‌خواهم؛

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آنچه را جانان پسندد

در زندگی ایشان هیچ نقش و جایگاهی نداشت. اولویت الهی برای ایشان مهم بود، ولو موجب شود که ایشان به لحاظ اجتماعی شکست بخورد و مورد تهاجم قرار بگیرد و به ضررش باشد. بسیاری از اوقات تکلیف‌مداری مستلزم فداکاری و گذشتن از خواسته‌های شخصی است و ایشان همیشه این آمادگی را داشتند.

فرهنگ پویا: کسی که به حکمت برسد سعه صدر پیدا می‌کند، این سعه صدر را در مرحوم علامه مصباح یزدی چطور می‌دیدید؟

- یکی از جلوه‌های سعه صدر ایشان ادب کلامی ایشان بود. یک موقع ما یک ادعایی می‌کنیم که نمی‌شود اثبات کرد. مثلاً می‌گوییم فلان کس این‌گونه گفته، نقل قول کرده، یا فلانی خواب دیده. این‌گونه دعاوی را نمی‌شود اثبات کرد. اما یک چیزهایی را می‌شود اثبات کرد و نشان داد. ایشان یک عمر سخن گفته و سخنان ایشان وجود دارد. بسیاری از درس‌ها و سخنرانی‌های ایشان ضبط شده. خیلی‌ها تبدیل به کتاب شده. آثاری را به قلم خود نوشتند. بنا بر این آن‌چه درباره ایشان می‌گوییم قابل اثبات و ارائه است. یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که اهل نقد بود. آراء و افکار و گرایش‌ها و جریان‌هایی را که نمی‌پسندیدند نقد می‌کردند، ولی در این نقدها شما که مطالعه می‌کنید، انسان همه جا رعایت ادب را می‌بیند و گرفتار خشونت لفظی نمی‌شود و خود این یکی از مصادیق سعه صدر است. سعه صدر این است که نظری را که قبول ندارم عالمانه نقد بکنم، بدون این‌که به گوینده توهین کنم؛ بدون این‌که برچسب بزنم؛ بدون این‌که به شخص حمله کنم، فکر را نقادی کنم و این را در ایشان، در بیانات و آثار ایشان می‌توانید فراوان ببینید. بسیاری از موارد نظریه‌ای را نقد می‌کردند اما فقط برای این‌که به صاحب آن نظریه مثلاً بی‌احترامی نشود از او نام نمی‌بردند و فقط نظر را مطرح و نقد می‌کردند. چون ممکن بود که اگر اسم صاحب گفته شود، موجب تخفیف آن گوینده از ناحیه حضار یا شنونده یا خواننده، شود. در ضمن با این کار هم می‌خواستند نشان بدهند که ما با افراد دعوا نداریم، بحث ما بحث افکار و آراء و نظرات است.

فرهنگ پویا: موقع گوش دادن هم، گوش دادن ایشان جدی بود. یعنی ما در جلسات تظاهر به گوش کردن می‌کنیم؛ فکر ما جای دیگری است؛ ولی ایشان دقیق و عمیق گوش می‌کردند.

- این فراوان دیده می‌شد. این یکی از خصلت‌های ایشان بود که شنونده خوبی بودند. خود این از آثار

عقلانیت ایشان، او را به تعبد می‌رساند. تعبد ایشان عقلانی بود و تکلیف‌مداری ایشان حاصل خردورزی ایشان بود. یعنی هنگامی که با تفکر و تعقل و استفاده از متون دینی تکلیفی را تشخیص می‌دهیم آن وقت به همان تکلیف در عمل ملتزم می‌شویم. بنابراین رکن اصلی تکلیف‌مداری در ایشان عقلانیت و تفکر و تدبر بود.

فرهنگ پویا: ایشان یک جمله‌ای در مورد تدبر دارند؛ می‌فرمایند تعقل و تفکر باید منجر به تدبر شود و تدبر را هم به این معنا می‌گیرند که فرد کاری را که می‌خواهد انجام دهد، ضرر و فایده‌ی آن را ببیند و براساس آن تصمیم‌گیری کند و این نیازمند به شناخت صحیح از هستی، شناخت صحیح از خود و نسبت‌سنجی و بین آن موضوع با خود و کل هستی است. در مسائل اجتماعی هم همین‌طور؛ با توجه به مسائل اجتماعی آن تصمیم گرفته می‌شود. فکر کنم شما همین را می‌خواستید بفرمایید.

- درست است. ایشان هم همین را بیان می‌فرمودند و از کارهای ایشان می‌شد استفاده کرد که ما نباید دنبال این باشیم که فقط ببینیم چه کاری خوب است، تا آن را انجام دهیم، بلکه شناخت اولویت‌ها مهم است. کار خوب زیاد است؛ در میان خوب‌ها کدام را باید انتخاب کرد؟ آن که اولویت و ضرورت بیشتری دارد مهم است. تشخیص این امر نیاز به تفکر و مطالعه و اشراف بر موضوع دارد. این اولویت‌شناسی و تشخیص اولویت‌ها یکی از آن نکته‌های کلیدی در زندگی ایشان بود. در سلوک عارفانه، در فعالیت اجتماعی، آموزشی، تدریس و هر کاری ابتدا این را محاسبه می‌کردند که این کار اولویت دارد یا نه؟ آیا کاری بهتر از این وجود دارد یا نه؟ براساس تشخیص اولویت کار را انتخاب می‌کردند. گاهی می‌فرمودند ماین قدر وظایف واجب داریم که نوبت به بعضی از مستحبات نمی‌رسد. این اولویت هم اولویت براساس خواسته‌ها و منافع خود ایشان نبود. خیلی‌ها اولویت‌یابی برای آن‌ها مهم است؛ اما اولویت‌یابی آن‌ها براساس این است که به اهداف شخصی و نفسانی خود برسند. دنبال این هستند کدام کار آن‌ها را زودتر به آن موقعیت اجتماعی، یا آن مناصب اجتماعی، یا آن امتیازات مادی، ثروت، شهرت و جاه و جلال می‌رساند؛ چه کاری موقعیت مرا تثبیت می‌کند. بسیاری از مدعیان گرفتار این مسئله هستند. بنام دین، به دنبال جا انداختن موقعیت شخصی خود هستند و دین را وسیله قرار می‌دهند. همه سعی می‌کنند دنبال اولویت باشند؛ اما اولیتی که ایشان می‌گفت اولویت براساس همان تکلیف الهی است؛ یعنی آن‌چه که خدا می‌خواهد، نه آن که در این دنیا به نفع من است و موقعیت من را محکم‌تر می‌کند و جایگاه من را تثبیت می‌کند. این‌گونه اولویت‌ها اصلاً



حکمت در واقع آن منظومه بزرگ فکری است که هم فلسفه، هم الهیات، هم عرفان و هم فقه را در بر دارد. حکمت فقط بحث نظری نیست، به عمل هم مرتبط است. اصلاً آن مباحث نظری باید به سمتی سوق داده شوند که به عمل صالح بیانجامند و سرانجام به سعادت انسان منتهی شوند. ما یکی از کارهایی که باید بکنیم تا به حکمت برسیم این است که در محضر انبیاء شاگردی کنیم؛ یعنی به آن‌ها و از آن‌ها به عنوان وسائط فیض نزدیک شویم و همین‌طور به عنوان معلمان حکمت، از آن‌ها مدد بخواهیم.



- چنانکه عرض کردم ایشان در سه حوزه مجاهدت کردند. یک مجاهدت بسیار گسترده علمی در فلسفه، در الهیات و معارف قرآنی، در فقه و در شاخه‌های مختلف علوم انسانی. آن چه هم که ایشان عرضه کردند به صورت کتاب یا تدریس، هم حاصل مطالعه بود هم تفکر و البته ایشان بیشتر اهل تفکر بود تا مطالعه. مطالعه هم داشتند، خیلی‌ها مطالعه داشتند؛ ولی آن که ایشان را متمایز می‌کرد این بود که اهل تفکر بود. فقط مصرف کننده افکار دیگران نبود؛ تولید کننده فکر هم بود و این تفکر را شما در ایشان می‌دیدید. برای بنده پیش آمده است که سوالی را از محضرشان پرسیدم. ایشان مدت طولانی سکوت کردند به گونه‌ای که بنده فکر کردم ایشان دیگر از جواب دادن منصرف شدند. بعد شروع به پاسخ می‌کردند، معلوم می‌شد، این مدت داشتند تجزیه و تحلیل می‌کردند، و زوایای مختلف پاسخ آن سوال بررسی می‌کردند. بعد ارائه می‌کردند. این نحوه‌ی ارائه خودش یک درس بود؛ یعنی یک بحث شسته رفته بود. هیچ وقت عجله و شتاب در جواب دادن نداشتند و این در واقع حاصل متفکر بودن ایشان است. این مجاهده علمی در این ابعاد گسترده است که آثارش در بیش از صد و هفتاد هشتاد کتاب ما می‌بینیم، در پرورش شاگردان در تأسیس مؤسساتی که آن افکار و ایده‌ها را پیگیری کند؛ یعنی ایشان به نوشتن کتاب اکتفاء نکردند. نوشتن کتاب با پایان عمر مؤلف تمام می‌شود. ایشان بناهایی را تأسیس کردند که پس از

حکمت است. حکیم کسی نیست که اشتباهی حرف زدن زیاد دارد؛ اهل استماع هم است «الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه» خیلی از این‌ها در واقع شاگردپروری بود. شیوه‌های شاگردپروری بود که فرصت می‌داد افراد اظهار نظر کنند. خیلی از بزرگان هستند که وقتی مجلسی تشکیل می‌شود وقتی آن‌ها می‌آیند فقط برای سخن گفتن است؛ برای شنیدن نمی‌آیند. ما در جلسات کانون طلوع می‌دیدیم ایشان مدت طولانی می‌نشستند و به صحبت‌های دوستان گوش می‌دادند و در پایان با اصرار دوستان و این که شما هم چیزی بفرمایید ما استفاده کنیم، مطالب خود را بیان می‌کردند. خیلی وقت‌ها ایشان در پایان جلسه اظهارات شرکت کنندگان را جمع‌بندی می‌کردند و این نشان می‌داد که به دقت گوش دادند و این‌ها را تجزیه و تحلیل کردند و آن جمع‌بندی را ارائه می‌دادند. در مواردی که ملاحظاتی داشتند آن ملاحظات را برای تکمیل و اصلاح بحث بیان می‌کردند. این امر نشان می‌دهد که ایشان پذیرفته بودند در وجود خود که دیگران هم حق اظهار نظر دارند و باید به آن‌ها میدان داد، فرصت داد، و از آن‌ها باید شنید. ایشان این روحیه را تا پایان عمر خود داشتند.

فرهنگ پویا: اگر احساس می‌کنید که من در خصوص این واژه حکیم مجاهد سوالی را نپرسیدم و یا خود شما الان در این حوزه نکته‌ای داشته باشید، بفرمایید.



آیت‌الله مصباح هرگز نه دنبال نام بود، نه دنبال عنوان بود، نه دنبال جاه و جلال و دم و دستگاه و این‌ها نبود. این فروتنی و تواضع و خود را ندیدن حاصل آن خودشناسی است و آن بندگی هم در واقع همان «من عرف نفسه عرف ربه» است؛ یعنی هرچه انسان به فقر و ناداری خود پی ببرد به غناء و عظمت پروردگار بیشتر پی می‌برد؛ به وابستگی خود به خداوند بیشتر توجه می‌کند. تمام زندگی ایشان تمام حرکات و سکنات ایشان ظهور این معرفت بود.

یک متفکر راهی جز روشمند و منضبط فکر کردن را نمی‌گذارد. فکر آشفته و دائرة‌المعارفی و کشکولی راه به جایی نمی‌برد. براساس آن چه گفتیم این توانایی در ایشان شکل گرفته بود، ضمن این که اصل آن بنیه در وجود ایشان بود ولی علل و عوامل بیرونی هم کمک کرد. این روشمندی که شما در تدریس و در کتابهای ایشان، مثلاً کتاب آموزش فلسفه، می‌بینید، این همان ذهن منظم و شسته رفته را به زیبایی نشان می‌دهد. ایشان برای این کار سرمایه‌گذاری می‌کرد. حتی حاضر نبود پاسخ سوال یک فرد را بدون تفکر و تأمل بدهد و می‌نشست تجزیه و تحلیل می‌کرد و به یک جمع‌بندی می‌رسید و سپس آن را ارائه می‌داد. چون هدف او تربیت و هدایت و رشد دادن بود و این‌ها امروزه بدون آن روشمندی بسیار ناکارآمد است. ما برای تولید علوم انسانی و اصلاح و بازسازی علوم انسانی ناچاریم به داشتن این روحیه و تقویت این شیوه هستیم. با حرف‌های کلی و خطابی کاری از پیش نمی‌رود. در هر شاخه‌ای از شاخه‌ها چه علمی و چه فعالیت اجتماعی باشد باید با محاسبه و تفکر و روشمندی کار را پیش ببریم.

لازم است یک نکته‌ای را در پایان عرض کنم و آن این است که معنای این سخنان ما و این تجزیه و تحلیل ما این نیست که بگوییم استاد مصباح هر آن چه لازم بود انجام داده و ما باید دنباله‌رو مطلق ایشان باشیم. ایشان حتی از نقد خودشان استقبال می‌کردند و از بررسی و تجزیه و تحلیل افکار خود استقبال می‌کردند و تشویق می‌کردند که این کار انجام بگیرد. یک موقع مخاطب ناآشنا فکر نکند ما داریم از ایشان یک قدیسی می‌سازیم و نباید به ترکیب ایشان دست زد. خیر، ایشان یک محقق و متفکر بود که نقادی را تشویق می‌کرد. ایشان راهی را باز کرد و افقی را گشود که باید تصحیح و تکمیل و ادامه پیدا کند.

خود ایشان یاد داد که ما نباید از هیچ کس جز خدا و معصومین علیهم‌السلام، تبعیت مطلق را داشته باشیم. ایشان از استاد محبوب خود علامه طباطبایی چه در بحث فلسفه و چه در بحث تفسیر نقادی می‌کند، نقادی جدی و این نقادی هیچ از ارادت ایشان کم نمی‌کند. در اوج عشق و ارادت نقد علمی را دارند و همین را از شاگردان خود و دیگران انتظار دارند.

فرهنگ پویا: از این که وقت شریف خود را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.

ایشان باقی خواهد ماند و ثمر خواهد داد که بزرگترین و مهم‌ترین آن همین موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است که هزاران نفر در این‌جا دانش آموخته و محقق دارد و خواهد داشت و همان راه را ادامه خواهند داد. این تاسیس سنت حسنه پایداری است که بسیار پرتأثیر خواهد بود و آثار وجودی ایشان محدود به زمان حیات ایشان نخواهد بود.

مجاهده دیگر مجاهده معنوی است؛ همان تهذیب نفس و خودسازی و سلوک عرفانی که امری درونی و مربوط به خلوت و تنهایی ایشان است.

حوزه سوم، مجاهده اجتماعی ایشان است که آشکار است. ایشان برای دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی، مبانی انقلاب، اصول انقلاب، دفاع از رهبری سر از پا نمی‌شناختند و خود را در معرض انواع تیرهای تهمت و بدگویی و ملامت بدخواهان قرار دادند که همچنان هم ادامه دارد. این شدت خشم و خشونت که علیه ایشان، به دلیل دعوای شخصی با ایشان که نیست، بلکه برای این است که ایشان از این انقلاب، اصول این انقلاب، اهداف این انقلاب، و رهبری دفاع می‌کردند! این ویژگی‌ها است که ایشان را واقعا مستحق عنوان حکیم مجاهد می‌کند.

یکی از منابع و دلایل این نوع تفکر روشمند، شاگردی در محضر علامه طباطبایی است. ایشان فیلسوف و مفسری عقلگرا بودند و مسائل فلسفی را با سبک و شیوه خاص خود تجزیه و تحلیل عقلانی و عرضه می‌کردند. در جایی که بحث نقلی بود مجتهد پایبند به سنت معتبر بودند. یک منبع الهام این ویژگی علامه طباطبایی است. منبع دیگر ایشان آشنایی با اندیشه‌ها و معارف جدید است؛ یعنی ایشان اگر مثل یک عالم سنتی فقط در حوزه قم خود را از نظر مطالعه و تفکر و آگاهی، محدود می‌کرد، به این‌جا نمی‌رسید. ایشان مطالعات گسترده‌ای در اندیشه‌های جدید، داشت و به گواهی آثاری که موجود است، با فرهنگ این زمان، با فلسفه جدید و علوم انسانی آشنا بود. این‌ها را می‌شود در آثار ایشان به وضوح نشان داد. ایشان ارتباطات گسترده‌ای با دانشگاهیان داشت. زمانی که دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تأسیس شد اساتید رشته‌های مختلف علوم انسانی را از دانشگاه دعوت کردند و مدت‌های طولانی ایشان با آن‌ها جلسات نشست و برخاست و گفتگو داشتند. آن ذهن منطقی و فلسفی، آن استادی که بسیاری از آن بهره بردند، این آگاهی داشتن از زمان، این ارتباطات داشتن با تحصیل کرده‌های جدید و دانشگاهیان و آن دغدغه داشتن برای جامعه‌سازی و تمدن‌سازی، مجموعه این‌ها برای